

چالش‌های فرهنگی و اجتماعی سیاست جنایی مشارکتی

افغانستان در قبال خشونت علیه زنان

نگارنده: دکتر عبدالملک وحیدی*

چکیده

هرچند تأمین امنیت شهروندان از جمله زنان، از صلاحیت‌های ذاتی دولت به حساب می‌آید؛ اما گسترش روزافزون پدیده‌های مجرمانه، ازدیاد تورم کیفری و توسعه دامنۀ خشونت علیه زنان، نشان می‌دهد پاسخ‌های رسمی دولتی به‌تهدایی نمی‌تواند در برابر جرایم و خشونت‌ها ره‌گشا باشد. برای عبور از این ناکامی، کشورهای مختلف به اتخاذ سیاست جنایی مشارکتی دست زده‌اند. این سیاست مشارکت مردم و نهادهای مردمی را در مبارزه با پدیده‌های مجرمانه تضمین می‌کند.

عدم تطبیق این سیاست در افغانستان، نشان‌گر وجود چالش‌های جدی در برابر آن است. بخشی از این چالش‌ها، جنبۀ فرهنگی و اجتماعی دارند. پرسش این است که سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در رویارویی با خشونت علیه زنان، با کدام چالش فرهنگی و اجتماعی مواجه است؟

پاسخ به این پرسش، مهم است؛ زیرا می‌تواند در به‌کرد سیاست جنایی مشارکتی و تصمیم‌سازی‌های جنایی مؤثر باشد؛ بدین‌جهت، تحقیق کیفی حاضر، باهدف معرفی چالش‌های فوق به نهادهای مربوط، جهت سیاست‌گذاری‌های مؤثر، با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی، به بررسی این موضوع پرداخته است.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که حضور فرهنگ مردسالار، نمادگرایی و تابوگرایی، نابسامانی اجتماعی، بحران آگاهی، نگاه تک‌بعدی به آموزه‌های دینی، ضعف نهادهای مدنی و فقدان رسانه‌های قدرتمند، از مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی و اجتماعی در برابر سیاست جنایی به حساب می‌آیند.

واژه‌گان کلیدی: سیاست جنایی، خشونت علیه زنان، تابوگرایی، نابسامانی

اجتماعی، بحران آگاهی و جامعه مدنی.

* دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، عضو هیئت‌علمی پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون غالب هرات

مقدمه

بخش زیادی را از پدیده‌های مجرمانه خشونت علیه زنان تشکیل می‌دهد. زنان، بنا به دلایل جرم‌شناختی، از آسیب‌پذیری بیش‌تری برخوردار می‌باشند. این وضعیت در جوامع سنتی و مردسالار، از جمله افغانستان، بیش‌تر مشهود است. فرهنگ مذکر، سامان اجتماعی یک‌سویه، ساختار سیاسی و اداری جنسیت‌زده، در کنار ظرفیت‌های محدود و سطح نازل سواد زنان در این جامعه و ساختار، این آسیب‌پذیری جنسیتی را تشدید کرده و خشونت علیه زنان در ابعاد جسمی، روحی و جنسی را توجیه می‌کند.

تأمین امنیت، وظیفه ذاتی دولت است؛ بر همین اساس، دولت، با برخورداری از ابزارهای قانونی، از طریق سازوکارهای رسمی، با پدیده‌های مجرمانه برخورد می‌کند. این واقعیت قابل یادآوری است که پاسخ‌های دولتی در قبال پدیده‌های مجرمانه، کافی و ره‌گشا نبوده است. گسترش روزافزون جرایم و شکل‌گیری تورم کیفری، گواه این ادعا است.

جرم یک پدیده اجتماعی است و در بستر حیات جمعی صورت می‌گیرد؛ از این‌رو، لازم است در کنار پاسخ‌های رسمی در رویارویی با جرایم، به اتخاذ «سیاست جنایی مشارکتی» توجه شود. سیاستی که بتواند پاسخ‌های هیئت اجتماع را در قبال پدیده‌های مجرمانه، سامان‌دهی نماید. امروزه، این سیاست در بسیاری از کشورها تعقیب می‌شود؛ در افغانستان اما، اجرا و نهادینه‌سازی آن با مشکلات و چالش‌های جدی سیاسی و حقوقی مواجه است. نگارنده در مقاله‌ی دیگری، آن را بازگو کرده است.

واقعیت این است تنها مانع در برابر سیاست جنایی مشارکتی برای رفع خشونت علیه زنان، چالش‌های سیاسی و حقوقی نیست. بخشی از مشکلات ریشه فرهنگی داشته و براین‌د ساخت اجتماعی است. این دسته از مسایل، تأثیر کم‌تری نسبت به عوامل سیاسی ندارد. چه این که فرهنگ، بنیاد تمام تعاملات اجتماعی و سیاسی در جامعه محسوب می‌شود. فرهنگ، هنجار هدایت‌گری است که در عرصه‌های مختلف منشأ اثر می‌باشد.

اینک این پرسش مطرح است، که سیاست جنایی مشارکتی افغانستان، در رویارویی با خشونت علیه زنان، با چه چالش‌های فرهنگی و اجتماعی مواجه است؟ در بستر فرهنگی و جامعه افغانستان، چه عواملی، سبب شده است که این سیاست نتواند در این سرزمین نهادینه شده و اثرگذار باشد؟ حل این مسأله اهمیت فراوان دارد؛ زیرا هرگونه تصمیم‌سازی مؤثر و نهادینه‌سازی سیاست جنایی علمی، منوط به شناسایی موانع و چالش‌های فراروی است.

عنوان بررسی چالش‌های فرهنگی و اجتماعی سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان، پیش‌ازین، مورد ارزیابی و تحقیق قرار نگرفته است؛ اما در برخی از نوشته‌ها، به گوشه‌هایی از مباحث سیاست جنایی پرداخته شده است. «دولت افغانستان و محو خشونت علیه زنان»

مقاله‌یی است از غلام‌حیدر علامه، که در مجله عدالت، وزارت عدلیه افغانستان، شماره ۳۸، حمل ۱۳۸۵، صص ۶۱ تا ۷۰، به چاپ رسیده است. محتوای این اثر، تحت عنوان «سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان» در همایش ضیافت خرد دانش‌گاه کاتب سال ۱۳۸۸ ارائه شده است. نگارنده اظهار می‌دارد که:

به هر میزانی که در دولت روحیه مردم‌سالاری وجود داشته باشد و به هر مقدار که دولت به ارزش‌های دموکراسی پایبند باشد، به همان میزان سیاست جنایی مشارکتی وجود دارد؛ اما به هر میزانی که دولت روحیه استبدادی داشته باشد، به همان میزان در آن کشور دیگر از سیاست جنایی جامعه‌یی یا مشارکتی خبری نخواهد بود. دولت در مقابله با جرم دیگر بامردم‌ش مشورت نمی‌کند. حکومت در نبرد با جرم به گفت‌مان تک‌گویی روی می‌آورد و در نهایت در برابر جرم تنها می‌ماند و در این نبرد شکست می‌خورد (۶۳).

«سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه‌دیده»، کتابی است از خانم معصومه سادات نورمحمدی، که در تهران: بنیاد میزان، به سال ۱۳۹۰، به نشر رسیده است. نویسنده این اثر، ابعاد خشونت علیه زنان در خانواده و اجتماع را به بحث گرفته و بر ضرورت اصلاح سیاست جنایی تقنینی افغانستان تأکید می‌کند (۷۵-۸۶).

«سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال بزه‌دیده‌گی اطفال در پرتو اسناد بین‌المللی»، از نگارنده این سطور است، که در سال ۱۳۸۹ به‌منظور اخذ درجه ماستری حقوق جزا و جرم‌شناسی در دانش‌گاه اهل بیت تهران، دفاع شده است. در این مقاله به انواع سیاست جنایی از جمله سیاست جنایی مشارکتی اشاره شده است (۲۳).

«پراگماتیسم سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان»، مقاله‌یی است از غسل عظیمیان و هم‌کاران، که در فصل‌نامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، سال ۱۳۹۶، شماره ۲۲، چاپ شده است. نویسنده‌گان در این مقاله بیان می‌دارند که:

در حکومت‌های مردم‌سالار، حاکمیت نقش غیرقابل انکاری را برای شهروندان در جریان دادرسی‌های قضایی قائل است و این نقش، حتا به مرحله پیش از وقوع جرم و پیش‌گیری از آن نیز توسعه می‌یابد (۵۶).

این نوشته‌ها، از چالش‌های فرهنگی و اجتماعی سیاست جنایی مشارکتی، سخن به میان نیاورده‌اند؛ بدین‌جهت خلای تحقیقی در این موضوع مشهود است.

مقاله حاضر، به منظور تسهیل در تصمیم‌سازی و باهدف بسترسازی سیاست جنایی مشارکتی مطلوب و اثرگذار، تلاش می‌کند، این مسأله را به بررسی بگیرد و پاسخ مناسبی ارائه نماید. این مفروض مطرح است که بخش عمده‌یی از این چالش‌ها جنبه فرهنگی و اجتماعی دارد؛ اما پرسش

مهم این است که این موانع کدام است و سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان با چه چالش‌های فرهنگی و اجتماعی مواجه است؟

تحقیق حاضر، از نوع کیفی است. از طریق مواد کتابخانه‌یی و با روش تحلیلی - توصیفی صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که: حضور فرهنگ مردسالار، نمادگرایی و تابوگرایی، نا به سامانی اجتماعی، بحران آگاهی، نگاه تک‌بُعدی به آموزه‌های دینی، ضعف نهادهای مدنی و فقدان رسانه‌های قدرت‌مند، از مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی و اجتماعی در برابر سیاست جنایی به حساب می‌آیند.

۱. فرهنگ مردسالار و کتمان هویت مستقل زنان

مردسالاری، بنیادی‌ترین الگوی نابرابری در روابط اجتماعی است. این پدیده، نخستین ساختار تسلط و انقیاد در جامعه به حساب می‌آید. در این روش زنده‌گی، پدر در رأس هرم قدرت قرار گرفته، نقش فرمانده را بازی می‌کند. مادر به‌عنوان خدمت‌گزار اعضای خانواده تلقی شده و تنبیه فیزیکی شیوه رایج تربیتی به شمار می‌رود.

هرچند زنان و مردان در اصل آفرینش و کرامت انسانی برابر می‌باشند؛ اما در فرایند تاریخی و روابط قدرت محور اجتماع، تصویری متمایز از دنیای مردانه و زنانه برساخته شده است. دنیای مردانه را آمیخته با تفکر، عقلانیت، درایت، شجاعت و توانایی به تصویر کشیده است؛ اما دنیای زنانه را همراه با احساسات، ضعف و ناتوانی ترسیم کرده است. براساس این تصویرسازی نابرابر، نقش‌ها نیز به‌صورت نابرابر توزیع شده است. به زنان نقش فرودست خانه‌داری، بچه‌داری، انجام کارهای روزمره در چهاردیواری خانه، داده شده است؛ اما برای مردان، متناسب با وضعیت فیزیکی شان نقش‌های برازنده‌تری مانند مدیریت، مشارکت و کارهای بیرون از خانه، تفویض کرده‌اند.

تفاوت نقش‌ها، به مرور زمان، موجب تمایز فاحش جای‌گاه زنان و مردان در جامعه شده و موقف زنان را در انظار عمومی به‌شدت تضعیف نموده است. این تمایز، بستری برای انواع نابرابری‌ها گردیده است؛ بدین‌جهت، مردان برای همیشه به‌عنوان جنس قدرت‌مند، زنان را تحت استیلای خود قرارداده‌اند. در ادامه این روند، نگاه مردسالارانه فراگیر شده و به تدریج تبدیل به یک فرهنگ گردیده است؛ براساس این فرهنگ، هرگونه ستم و تبعیض علیه زنان، کم‌اهمیت جلوه نموده و به‌عنوان یک امر طبیعی، سرنوشت محتوم آنان، تلقی می‌شود.

در افغانستان، مردسالاری ریشه دیرینه داشته و در لایه‌های مختلف حیات اجتماعی نفوذ کرده است. باور مردسالارانه به تصویر برساخته از هویت و دنیای زنان، چنان نهادینه شده است، که

خوش‌نام‌ترین چهره‌های تاریخی این جغرافیای فرهنگی، نگاه تحقیرآمیز شان را نسبت به زنان پنهان نکرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به سروده‌های ذیل استناد نمود:

فخرالدین اسعد گرگانی در مورد آفرینش زنان چنین سروده است:
زنان در آفرینش ناتمام‌اند ازیرا خویش کام و زشت نامند
جامی نیز سروده است:

زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ، راستی هرگز ندیده
(به نقل از ستاری؛ ۱۳۷۳: ۱۸)

و یا:

زن چه باشد؟ ناقصی در عقل و دین
هیچ ناقص نیست در عالم چنین
بر سر خوان عطای ذولمنن
نیست کافر نعمتی بدتر ز زن
(ستاری؛ ۱۳۷۳: ۱۸)

وقتی در ادبیات فاخر فارسی، چنین نگاهی نسبت به زن وجود دارد، در گفتار شفاهی و تصور عامیانه به مراتب چهره فرودست‌تری از این جنس مطرح است. این وضعیت، یکی از چالش‌های جدی فرهنگی در قبال تأمین حقوق زنان به حساب می‌آید. این می‌تواند از موانع جدی در برابر اجرای سیاست جنایی مشارکتی به شمار رود.

تداوم تاریخی این روی‌کرد نسبت به زنان، زمینه‌های خشونت علیه آنان را فراهم می‌کند. آن‌ها را با محدودیت‌ها و محرومیت‌های جدی مواجه می‌سازد. در جوامع درگیر این تلقی، زنان، در تصدی مناصب دولتی با موانع جنسیتی مواجه می‌شوند. در تصمیم‌گیری‌ها نقش اساسی ندارند. به شکل انسجام‌یافته از حقوق شان دفاع نمی‌توانند.

در جامعه‌یی که هنوز زنان به‌عنوان جنس دوم حساب شده و هویت مستقل انسانی شان انکار می‌گردد، سخن گفتن از برابری جای‌گاه زنان و مردان و تساوی حقوق شان، زودهنگام است؛ هم‌چنان‌که دایرکردن جلوه‌های مشارکت مردمی برای رسیده‌گی قضایای خشونت علیه زنان و تأمین حقوق آنان می‌تواند مشکل‌ساز باشد.

مردسالاری از دو نظر برای سیاست جنایی مشارکتی چالش به حساب می‌آید: اول این‌که فضای مردسالارانه کنونی تدوین و تصویب سیاست‌های جامعه‌وی در راستای بهبود شرایط زنان و تأمین حقوق آنان به آسانی مقدور نیست. دوم در فرض تصویب چنین سیاستی، دادن قضایای خشونت علیه زنان به دست شورایی مرکب از مردان زن‌ستیز منطقی به نظر نمی‌رسد؛ برای همین در افغانستان،

هم کمیسیون حقوق بشر و هم نهادهای مدنی از مخالفان شورای اصلاحی بوده از دخالت آن در امور جنایی بیم‌ناک می‌باشند.

۲. نمادگرایی و تابوگرایی

یکی از چالش‌های مهم سیاست جنایی مشارکتی، به‌ویژه در قبال خشونت علیه زنان، نمادگرایی و تابوگرایی است. این امر، هم زمینه دادخواهی و مطالبه‌گری را از زنان قربانی گرفته است و هم زمینه مشارکت و مداخله مردم و نهادهای مردمی را در امور خانواده‌گی، مسایل ناموسی و قضایای خشونت علیه زنان محدود کرده است.

در کشورهایی که حیات جمعی به شکل قبیله‌یی بوده و یا از این پیشینه برخوردار اند، زنده‌گی مردم آمیخته با انواع نمادها است. اگر همانند نظریه هم‌کنش‌گرایی نمادین (Symbolic Interactionism)، رفتار انسانی را برابند نمادها و سمبول‌های اجتماعی تلقی نماییم و آن را نیز محصول زیست‌بوم فرهنگی بدانیم، بی‌تردید یکی از چالش‌های سیاست جنایی مشارکتی، پدیده نمادگرایی افراطی است.

هم‌کنش نمادین در افغانستان یک واقعیت عینی است. بسیاری از مردم هویت خویش را از بازتاب نگاه دیگران دریافت کرده و خود، هویت و موقعیت خود را براساس آن تعریف می‌کنند. نمادهای مختلف به‌عنوان عنعنات افغانی و رسم‌های محلی، در فضای جمعی حضور داشته و سرنوشت افراد و جامعه را رقم می‌زنند. این نمادها به همان اندازه که بازتاب دیدگاه نااندیشیده دیگران است در بازتولید افعال ناسنجیده نیز نقش دارد و یکی از هنجارهای هدایت‌گر به حساب می‌آید.

وجود این نمادها حریم خانواده را محدود کرده و در حصار تابوهای عبورناپذیر قرار می‌هد. بسیاری از خشونت‌ها علیه زنان، خشونت خانه‌گی بوده و در داخل خانه‌های سر بسته صورت می‌گیرد. خانواده یک تابو است. تابوی حریم خانواده را نقطه ممنوعه قرار داده و ورود به آن در ذهنیت عمومی ممنوع، نادرست و خطرناک قلمداد کرده است؛ بدین جهت در صورت وقوع پدیده مجرمانه علیه زنان در این قلمرو ممنوعه، از یک سوء امکان گزارش رسمی و طرح شکایت محدود است و از سوی دیگر ورود و مداخله نهادهای مدنی و فعالان اجتماعی با مشکل صورت می‌گیرد؛ به همین دلیل است که به هیچ‌وجه نمی‌توان میزان مداخله میانجی‌گران را در منازعات خانواده‌گی با مشارکت آنان در دعوای حقوقی و اختلافات مالی برابر دانست. این واقعیت یکی از چالش‌های فرهنگی در برابر اجرایی‌شدن سیاست جنایی مشارکتی است.

۳. نابسامانی اجتماعی دوره گذار

یکی از چالش‌های مهم در برابر سیاست جنایی مشارکتی، نابسامانی اجتماعی است. در جامعه نابسامان، امکان مطالعات علمی و توجه به نتایج اثرگذار آن محدود است؛ از این رو، سیاست جنایی‌یی که متأثر از داده‌های جرم‌شناسی، بزه‌دیده‌شناسی و مطالعات تجربی می‌باشد، کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد.

افغانستان به دلیل ساخت ویژه اجتماعی خود و هم به جهت توالی بحران‌های سیاسی و اجتماعی چند دهه اخیر، یکی از کشورهایی است که گرفتار «نابسامانی اجتماعی» شده است. برخی اندیش‌مندان جرم‌شناس، همانند رابرت سمپسون^۱ معیار ذیل را برای یک جامعه نابسامان در نظر گرفته است:

۱. موقعیت اقتصادی پایین؛

۲. اختلاط گروه‌های قومی مختلف؛

۳. مناطق مسکونی دارای تحرک زیاد؛

۴. خانواده‌های از هم‌پاشیده و منازل از میان‌رفته (به نقل از فرانک پی؛ ۱۳۸۳: ۷۵).

علاوه بر این، می‌توان به هم‌ریختن نظم هنجاری و نهادینه‌شدن نظم حقوقی را از مشخصه‌های این جامعه به شمار آورد؛ بدین ترتیب، افغانستان یکی از مصادیق «جامعه نابسامان» به حساب می‌آید. به‌خصوص که افغانستان در مرحله گذار قرار دارد. هم‌بستگی سنتی و میکائیکی جامعه به هم‌ریخته است و هم‌بستگی ارگائیکی نیز به وجود نیامده است؛ زیرا شهرنشینی، توسعه، صنعت و تقسیم کار تخصصی هنوز در آغاز راه بوده و به کمال نرسیده است؛ از این رو، یکی از چالش‌ها، در برابر سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان، نابسامانی اجتماعی است؛ چه این که در جامعه نابسامان، امکان تجلی آموزه‌های سیاست جنایی مشکل است و قانون‌گذاران بیش‌تر نگاه امنیتی را بسامان دادن وضعیت داشته و امکان توجه و دسترسی را به مطالعات علمی کم‌تر دارند.

۴. بحران آگاهی

یکی از عواملی که در موفقیت و عدم موفقیت سیاست جنایی مشارکتی اثرگذار می‌باشد، بستر اجتماعی است. اگر ساحت اجتماع، از غنای فرهنگی برخوردار بوده و سطح متوسط سواد خیلی پایین نباشد، سیاست جنایی مشارکتی امکان حضور بیش‌تری خواهد یافت. فهم و تحلیل پیامدهای این سیاست، نیازمند دانش جرم‌شناختی، بزه‌دیده‌شناختی است. در جامعه بی‌سواد، درک درستی از سیاست

¹ Robert sampson

جنایی مشارکتی شکل نخواهد گرفت. اگر این سیاست، توسط برخی نخبه‌گان تنظیم و تصویب گردد، در عرصه اجرا و تطبیق با مشکل مواجه می‌گردد. این مشکل، در ارتباط با خشونت علیه زنان از دو زاویه قابل توجه است:

نخست: در جوامع ابتدایی‌یی که سطح سواد در آن نازل است، تصویر شی‌وار از زنان وجود دارد. در چنین تصویری، هرگونه دادخواهی برای زنان، با چالش مواجه خواهد شد. شی‌واره‌گی یا چیزشده‌گی، به این معناست که زنان به مثابه یک شی و مال در اختیار خانواده و یا شوهر خود قرار داشته و جزء مایملک او به حساب می‌آیند. معامله شی‌وار و مال‌گونه با آن‌ها روا می‌باشد. در این وضعیت، شخصیت و هویت مستقل و انسانی زن نادیده گرفته می‌شود (وحیدی؛ ۱۳۸۹: ۱۴۶)

شی‌واره‌گی، محصول مستقیم رشدنا یافته‌گی فرهنگی و بحران آگاهی است. جامعه‌یی که از آگاهی لازم برخوردار نبوده و صرفاً با باورها و آموزه‌های گذشته‌گان زنده‌گی می‌کند، طبیعی است که هر نوع استیلا را به مفهوم مالکیت تلقی نماید.

دوم: در جامعه‌یی که گرفتار بحران آگاهی است، درک درستی از سیاست جنایی مشارکتی شکل نمی‌گیرد؛ اگر دریافت مناسبی هم ایجاد شود، در عرصه اجرا با مشکلات گوناگون مواجه می‌گردد.

در افغانستان، هر دو نکته فوق مشاهده می‌شود. افغانستان کشوری است که سال‌ها درگیر منازعات مسلحانه بوده است. قبل از مخاصمات مسلحانه هم سرمایه‌گذاری خاصی در باب گسترش آموزش صورت نگرفته بود؛ به همین جهت، افغانستان کنونی دست‌آوردی در عرصه‌های علمی و تولید دانش ندارد. هرچند در دوره جدید شروع خوبی در راستای تحصیل علم صورت گرفت؛ اما ضعف ساختارهای آموزشی، کمبود معلمان آگاه، فساد گسترده اداری، سیاسی‌شدن عرصه آموزش و ... سبب شده است که نتیجه مورد نظر هنوز به دست نیاید؛ از سویی، بخش زیادی از مناطق افغانستان، در طول چهل سال گذشته هنوز درگیر جنگ بوده و از نعمت دانش بی‌بهره‌اند. بی‌سوادی کشور و سنتی‌بودن آن، زمینه رشد باورهای غلط، عرف‌های نسنجیده و انواع خرافات را فراهم می‌کند. جوامع سنتی و خرافاتی، به‌ترین میدان برای ظهور و بروز رواج‌های «تابو صفت» است؛ چراکه روح زمانه و ذهنیت جمعی، کنترل رفتار و کردار انسان‌ها را از طریق «هم‌کنش‌گری نمادین» در دست دارند. افراد در چنین جامعه‌یی خود و هویت خود را از بازتاب حرف‌ها و دیدگاه‌های دیگران دریافت می‌کنند. در این جوامع، اکثر افراد از سمبول‌های پذیرفته شده به صورت قانون‌های نانوشته پیروی می‌کنند. به مرور زمان این نمادها تکثیر شده رواج‌ها و رسم‌های جدیدی می‌آفریند.

بسیاری از رواج‌های اجتماعی و فرهنگی در کشور از قبیل تعدد زوجات، خانواده‌های گسترده، ازدواج در سنین پایین، بد دادن دختران، برگزاری مراسم‌های سنتی گسترده و به‌ویژه گرفتن گله و شیربها، بدلی کردن دختران، ازدواج نذرانه، ازدواج برپایه ارث و وصیت و... ناشی از سطح نازل آگاهی

شهروندان است. هرچه میزان آگاهی و تحصیلات در یک جامعه پایین باشد، به همان میزان بنیادهای فکری خشونت پرور علیه زنان رشد می‌کند. مشارکت برای رسیده‌گی به قضایای آن نیز با مشکلات جدی مواجه می‌گردد.

۵. نگاه تک‌بعدی به آموزه‌های دینی

تردید نیست که در افغانستان آموزه‌های دینی جای‌گاه بلندی در معادلات سیاسی و اجتماعی داشته و در برخی موارد دال مرکزی به حساب آمده است.

افغانستان، از کشورهایی است که شاخصه اصلی مردمان آن را «دین‌داری» تشکیل داده و دین عامل مؤثر و تعیین‌کننده بسیاری از تحولات تاریخی و سیاسی آن بوده است (وحیدی؛ ۱۳۸۸: ۷۹). در میان آموزه‌های مختلف دینی، فقه، اما بیش‌ترین حضور را در معادلات اجتماعی داشته است. فقه سنتی، در میان همه رشته‌ها و گرایش‌های دینی، نقش برجسته‌یی در زنده‌گی فردی و اجتماعی مردم این سرزمین بازی کرده است. اکنون نیز در فضای سیاسی و حقوقی کشور، جای‌گاه بلند فقه مشهود است.

در کشور سنتی افغانستان، منبع اصلی نظام حقوقی، احکام فقهی است. قوانین برخلاف آموزه‌های دینی وضع نخواهد شد؛ چنان‌که قانون اساسی تصریح شده است «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد» (قانون اساسی افغانستان؛ ۱۳۸۲: ماده ۳). هم‌چنین یادآور شده است که هرگاه برای قضیه‌یی از قضایای مورد رسیده‌گی، در قانون اساسی و سایر قوانین، حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی مراجعه نمایند (قانون اساسی افغانستان؛ ۱۳۸۲: ماده ۱۳۰)، در مواردی که طرفین قضیه اهل تشیع باشد، در بحث احوال شخصیه و در صورت سکوت قانون نسبت به موضوعی، به فقه اهل تشیع مراجعه نمایند (همان؛ ماده ۱۳۱).

واقعیت این است که به‌رغم تأثیر حضور جامعه جهانی بر چه‌گونه‌گی وضع قوانین در کشور، اما هنوز می‌توان گفت که خاست‌گاه اصلی قوانین وضعی در جمهوری اسلامی افغانستان، قواعد و احکام فقهی است. این امر محدود به قواعد حقوق خصوصی نیست، در امور عمومی و حوزه جزایی نیز همین وضعیت حاکم است. در کُد جزا تصریح شده است که «در قضایای مربوط به حدود، قصاص و دیات، به فقه حنفی شریعت اسلام مراجعه می‌شود» (کُد جزای افغانستان؛ ۱۳۹۶: ماده ۱). نگاه گذرا به مفاد قوانین مختلف بیان‌گر این است که احکام و فروع فقهی، به‌گونه‌یی وارد قانون شده است؛ علاوه براین، در عینیت نظام عدلی و قضایی کشور نیز این واقعیت آشکار است، که بیش‌تر دادستان‌ها و قاضی‌های فارغان مدارس دینی، دارالعلوم‌ها و دانش‌کده‌های شرعیات می‌باشند. گاهی حتی سکان‌دار اصلی هدایت و مدیریت نظام عدلی و قضایی کشور، عالمان دینی بوده‌اند

به هر تقدیر، چنان که آشکار است، در نظم حقوقی جمهوری اسلامی افغانستان، فقه نقش پُررنگی دارد. این امر، به خودی خود مشکلی ندارد؛ اما از این منظر چالشی در برابر سیاست جنایی مشارکتی به حساب می آید، که فقه اغلب دارای قواعد ثابت و منضبط است؛ اما سیاست جنایی بیش تر متأثر از داده های علمی و مطالعات جنایی - تجربی بوده و منعطف است. سیاست جنایی مشارکتی، با پاسخ سازمان یافته هیئت اجتماع در برابر پدیده های مجرمانه است. این پاسخ ها با در نظر داشت شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، متحول است. چالش تسلط فقه بر نظام حقوقی در باب سیاست جنایی مشارکتی زمانی برجسته به نظر می رسد، که قرائت سنتی را از فقه به مثابه یک عمل فیزیولوژیک ذهنی (مانهایم؛ ۱۳۸۰: ۸۵)، متأثر از پیش فرض های مردانه بدانیم (وحیدی؛ ۱۳۸۸: ۶۸).

این در حالی است، که تدوین راهبرد سیاست جنایی اقتضای کلان نگرایی بیش تری دارد. تدوین راهبرد برای سیاست گذاری جنایی و اجرای راهبرد و ارزیابی آن، نیازمند عزم حکومتی، ملی و رویکرد عقلانی، اجتماع محور، مبتنی بر ادراک مقاصد شریعت و عنایت به هنجارهای صحیح جهانی و نیز سهم دانستن نقش اقتضائات ملی است (خاقانی و حاجی ده آبادی؛ ۱۳۹۲: ۴۳).

این امر از یک نگاه دیگر نیز چالشی برای سیاست جنایی کشور محسوب می شود؛ به خصوص اگر یک نوع تحجیر بین آموزه های فقهی و حقوق وضعی در سیاست گذاری جنایی کشور در نظر بگیریم. هر چند این تحجیر در ارتباط با آموزه های حقوقی غرب هم دیده می شود. زمانی که قواعد حقوقی به سان نسخه کارآمد و درمان گر باتوجه به شرایط و اوضاع و احوال بومی، نهادینه نشود، از چالش مانده گار خواهد بود. ترجمه ناسنجیده قواعد، رهایی بخش نیست. این امر به لحاظ داده های علمی مردود است؛ چه این ترجمه از قوانین غربی باشد و چه از متون عربی فقهی.

واقعیت این است که افغانستان همانند بسیاری از جامعه های اسلامی در یک دشواره قهری گرفتار شده است. دشواری بین دو امر ناهم جنس واقعیت های عینی و آموزه های میتافیزیکی، حل این دشواری کار مجتهد است، که در روزگار کنونی ما کم یاب، بل که نایاب است. رهایی از این تحجیر بدون خردورزی، واقع گرایی و توجه به مقاصد شریعت و ملاک های احکام، امکان پذیر نمی باشد. در تصور رایج فقیه های ما، خرد جز در موارد نادر سهمی در کشف حکم و تعیین سرنوشت احکام ندارد (همان: ۳۲).

۶. فقدان رسانه های مستقل و قدرت مند

رسانه ها، وسایل ارتباط جمعی است، که از طریق آن می توان با جماعت زیاد یا توده یی از مردم، به طور یک سان دسترسی پیدا کرد و پیام مورد نظر را به آن ها منتقل نمود (دادگران؛ ۱۳۷۴: ۱۵). امروزه رسانه یکی از عناصر مؤثر در حیات جمعی به حساب می آید؛ آن چه در نقش رسانه ها باید توجه

نمود، تأثیر شگرف این ابزار قدرت‌مند بر افکار عمومی، خانواده و عمل کرد آن، به‌ویژه از نظر تربیتی و جامعه‌پذیری است. امروزه وسایل ارتباط جمعی تنها محدود به ارائه اطلاعات لازم برای زنده‌گی در جامعه مدرن نیست؛ بل که در حوزه وسیع‌تر، «بایدها و نبایدهای اجتماعی حتا طرز تفکر، آداب معاشرت و نحوه پوشش ما را نیز مشخص می‌کند» (داوری اردکانی؛ ۱۳۸۷: ۴۷). رسانه، بیش‌ترین فیلم را به نمایش می‌گذارد. فیلم‌ها ارتباط ما را با واقعیت مادی به‌صورت پی‌گیر تعریف می‌کند؛ زیرا بخش عمده‌ی را از زنده‌گی ما تصویرهای عکاسی‌شده متحرک در برگرفته است. تصویرهای عکاسی‌شده متحرک، قسمتی از نمای عمومی جامعه‌های مدرن صنعتی شده‌اند و از نظر جسمی و روانی به رفتار و کردار ما شکل می‌دهند (کوک؛ ۱۳۸۰: ۲۱).

تأثیر رسانه صرفاً به تغییر آداب، رسوم و شکل‌دادن کردار و رفتار محدود نمی‌شود؛ بل که نقطه اصلی آن، تغییر اراده‌ها از طریق تغییر ذائقه‌هاست. رسانه‌های جمعی، اغلب، تصویرها و اطلاعات خاصی را می‌آفرینند و گام‌به‌گام پالایش نموده و منتشر می‌کنند، تا به‌وسیله آن باورها، گرایش‌ها و رفتار ما را تعیین نمایند. دقیقاً از همین‌رو است که هربرت شیلر، به مدیران رسانه‌ها، اداره‌کننده مغزها لقب داده است (به نقل از شیلر؛ ۱۳۷۷: ۲۱۷).

این نکته قابل یادآوری است، که اگر رسانه‌ها مدیریت سالمی داشته باشند، دارای آثار مثبت بوده و می‌توانند در راستای توسعه آگاهی عمومی، هم‌بستگی ملی، احیای هویت، انتقال ارزش‌های انسانی، تقویت جامعه مدنی، جامعه‌پذیری، مشارکت جمعی، کاهش خشونت و اساساً رشد و پویایی جامعه مفید باشند؛ اما اگر درست مدیریت نگردند، پیامدهای ویران‌گری بر جامعه تحمیل می‌کنند. این پیامدها می‌توانند در قالب ایجاد روحیه واگرایی، منازعه فرهنگی، فرهنگ مصرفی، ترویج خشونت، عوام‌گرایی، انتقام‌خواهی، فروپاشی خانواده و ... ظهور یابند.

در افغانستان، بلندای پیشینه فعالیت رسانه‌ها زیاد نیست. تاریخ تأسیس رادیو به سال ۱۳۰۵ و تلویزیون به سال ۱۳۵۹، بر می‌گردد (علوی؛ ۱۳۸۸: ۲۲). رسانه‌های محدود افغانستان در انحصار حاکمیت قرار داشت. در دوره طالبان، فعالیت رسانه‌ها سیر نزولی به خود گرفت؛ به‌گونه‌ی که افغانستان به «کشور بی‌تصویر» شهرت یافته بود. در این دوره، وسایل ارتباط جمعی در کشور، به رادیو شریعت و چند هفته‌نامه طالبان، محدود گردیده بود.

در افغانستان کنونی، اما رسانه‌ها در همه ابعاد دیداری، شنیداری و نوشتاری رشد چشم‌گیری یافته و یکی از دست‌آوردهای نظام جدید در کشور به‌حساب می‌آیند. در افغانستان انواع رادیوها و تلویزیون‌های دولتی و خصوصی، در سطح مرکز و ولایات، فعالیت می‌کنند. فعالیت در فضای مجازی در کشور آزاد و گسترده است. در روزگار کنونی، رسانه‌های افغانستان فضای باز و متکثری را تجربه می‌کنند. در افغانستان قوانین جمعی به تصویب رسیده است، که از آزادی رسانه‌ها حمایت می‌کنند.

قانون رسانه‌های جمعی افغانستان برای تمام اتباع کشور و حتا تحت شرایطی به اتباع خارجی اجازه تأسیس خبرگزاری، رادیو و تلویزیون داده است (قانون رسانه‌های جمعی افغانستان؛ ۱۳۸۴: ماده ۲). نشر کتاب و مجلات بدون نیاز به مجوز قبلی قابل چاپ است.

فعالیت رسانه‌یی در افغانستان از نظر آزادی با محدودیت قانونی مواجه نیست؛ اما مشکل کیفیت پایین تولیدات رسانه‌ها است. رسانه‌های افغانستان به لحاظ توان، کیفیت، ابتکار و خلق برنامه‌های مفید، هنوز از قدرت کافی برخوردار نمی‌باشند؛ به همین دلیل نمی‌توانند آن گونه که باید اثرگذار باشند.

ناتوانی رسانه‌ها را در افغانستان می‌توان یکی از چالش‌های فراروی سیاست جنایی مشارکتی، در رویارویی با خشونت علیه زنان به حساب آورد؛ زیرا از یک سو برنامه‌های مرتبط با حقوق زنان کمتر تولید می‌شود و کار حرفه‌یی در زمینه منع خشونت علیه زنان، صورت نمی‌گیرد و از سوی دیگر، زمینه‌یی برای نشر دیدگاه‌های انتقادی نسبت به دولت و نظام عدلی و قضایی وجود نداشته و دولت ملزم به تغییر روی کرد از سیاست کیفری سرکوب‌گر به سیاست جنایی مشارکتی جامعه‌وی نمی‌شود. رسانه‌های آزاد و مقتدر، مهم‌ترین عنصر گسترش تفکر انتقادی در جامعه است. این عنصر، نقش ارزنده‌یی در تبیین داده‌های علمی و مطالعات جرم‌شناختی دارد. از طریق رسانه‌های آزاد می‌توان منع خشونت علیه زنان را به یک خواست ملی و همه‌گانی تبدیل کرد و سازوکارهای مشارکتی و جامعه‌وی برای بهبود وضعیت زنان را مطرح نمود؛ اما در افغانستان چنین رسانه قدرتمندی کمتر به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این بود که سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در رویارویی با خشونت علیه زنان، با چه چالش‌های فرهنگی و اجتماعی مواجه است؟

داده‌های این تحقیق نشان می‌دهند که: سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان، با موانع زیادی روبه‌رو است. عمده این چالش‌ها عبارت‌اند از: استمرار فرهنگ پدرسالاری و مردسالار، که در آن شخصیت مستقل و هویت زنان کتمان شده و دنیای زنانه متفاوت از جهان مردانه تعریف می‌شود. چالش دیگر، نمادگرایی و تابوگرایی است. این امر، زمینه‌های خشونت خانوادگی، قتل‌های ناموسی و ... را فراهم کرده و امکان مشارکت مردم را در فرایند دادرسی محدود می‌کند. این عامل، در جامعه نابسامان و در شرایطی که بحران آگاهی فراگیر است، بیش‌تر زمینه اعمال خشونت بر ضد زنان را فراهم می‌کند؛ از سویی، تسلط فقه بر نظام حقوقی و نگاه تک‌بعدی به ساحت دین، اتخاذ یک سیاست جنایی علمی، واقع‌گرا، متحول و مشارکتی را با چالش مواجه نموده

است. درنهایت فقدان رسانه‌های مقتدر و مستقل بر دامنه مشکلات افزوده و امکان نهادینه‌شدن سیاست جنایی مشارکتی را در رویارویی با خشونت علیه زنان در این سرزمین به حداقل رسانده است.

سرچشمه‌ها

۱. جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). **صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست**. ج اول. چاپ اول. قم: پژوهش‌کده حوزه و دانشگاه.
۲. خاقانی اصفهانی، مهدی؛ حاجی‌ده‌آبادی، محمد علی. (۱۳۹۲). «نقد روی‌کردهای موجود در حوزه سیاست جنایی اسلامی؛ با تأکید بر اقتضائات نظریه‌پردازی علم دینی بومی». ایران: مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی. شماره یکم. سال چهل‌وششم. بهار و تابستان.
۳. دادگران، محمد. (۱۳۷۴). **مبانی وسایل ارتباط جمعی**. چاپ اول. تهران: فیروزه.
۴. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۸). «چه‌گونه می‌توان با کلوزیون کنار آمد». ایران: فصل‌نامه نامه فرهنگ. سال پنجم. شماره سوم.
۵. روا، الیور. (۱۳۷۹). **اسلام و نوگرایی سیاسی**. ترجمه ابوالحسن سرو مقدم. چاپ اول. مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. ستاری، جلال. (۱۳۷۳). **سیمای زن در فرهنگ ایران**. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
۷. شفق خواتی، محمد. (۱۳۸۸). «عقلانیت و ساخت سیاسی در افغانستان». پایان‌نامه کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی. قم: دانش‌گاه مفید.
۸. شیلر، هربرت. (۱۳۷۷). **وسایل ارتباط جمعی و امپرتوری امریکا**. ترجمه احمد میر عابدینی. تهران: سروش.
۹. عظیمیان، عسل و هم‌کاران. (۱۳۹۶). **پراگماتیسم سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان**. ایران، تهران: فصل‌نامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، شماره ۲۲.
۱۰. علامه، غلام‌حیدر. (۱۳۸۵). **سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال خشونت علیه زنان**. کابل: مجله عدالت، وزارت عدلیه افغانستان، شماره ۳۸، برج حمل.
۱۱. علوی، سید محمدرضا. (۱۳۸۸). **حدیث رکن چهارم**. ایران: مجله طرح نو. سال چهارم. شماره ۱۶ و ۱۷. ص ۲۲.
۱۲. فرانک‌پی ویلامز، مک شین ماری لین دی. (۱۳۸۳). **نظریه‌های جرم‌شناسی**. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی. چاپ اول. تهران: نشر میزان.

۱۳. کارل مانهایم. (۱۳۸۹). **ایدئولوژی و اتوپیا**. ترجمه فریبرز مجیدی. چاپ اول. تهران: سمت.
۱۴. کوک، دیوید. (۱۳۸۰). **تاریخ جامع سینمای جهان**. ترجمه هوشنگ آزادی‌ور. چاپ اول. تهران: چشمه.
۱۵. نور محمدی، معصومه سادات. (۱۳۹۰). **سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه‌دیده**. چاپ اول. تهران: بنیاد میزان.
۱۶. وحیدی، عبدالملک. (۱۳۸۸). «**آسیب‌های دین‌داری در جامعه افغانی**». قم: مجله پگاه اندیشه. سال اول. شماره دوم.
۱۷. وحیدی، عبدالملک. (۱۳۸۹). «**سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال بزه‌دیده‌گی اطفال، در پرتو اسناد بین‌المللی و سازمان کنفرانس اسلامی**». پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی. تهران: دانش‌گاه اهل‌بیت.

قوانین

۱۸. قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.
۱۹. قانون رسانه‌های جمعی افغانستان، مصوب ۱۳۸۴.
۲۰. کد جزای افغانستان، مصوب ۱۳۹۶.